اعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمدلله رب العالمين والصلاه والسلام على سيدنا و نبينا ابى‌القاسم محمد و

على آله الطيبين الطاهرين و لعنه اللَه على اعدائهم اجمعين الى يوم‌الدين‌

 در جلسه گذشته نسبت به كیفیت ریاضات نفسانیه خدمت رفقا عرض شد كه: آن چه كه در تحصیل خواست‌های نفسانی و التذاذات نفسانی می‌تواند قرار بگیرد مشمول این كلام امام صادق علیه‌السّلام خواهد شد.

 گرچه حضرت در این جا نسبت به بعضی از موارد صراحتاً مطالبی را فرمودند، ولی در تحت یك قاعده كلی آن چه را كه نفس بشر بطور اغلَبیت، البته موارد استثناء هم ممكن است در این جا وجود داشته باشد. بعضی‌ها نسبت به بعضی از مطالب خیلی مستعدتر و با آمادگی قبولی بیشتر و راحت‌تر در پذیرش از بقیه وجود دارند كه از این‌ها تعبیر می‌شود به افرادی كه خودساخته در مسیر و در راه قرار می‌گیرند.

 پذیرش نسبت به مطالب در افراد متفاوت است، حالاتی كه برای افراد پیدا می‌شود به واسطه آن خصوصیات نفسانی و صفات و فضایل مختلف است به قول مرحوم حداد رضوان‌اللَه علیه ایشان می‌فرمودند: بعضی‌ها راه نرفته سالكند! خب بعضی‌ها این طور هستند كه خودشان فی‌حدنفسه نیازی به تذكر ندارند، نیازی به تنبیه و اشاره ندارند، نیازی به دائم تذكر دادن و گفتن ندارند، مسائل را قبول می‌كنند و این یك توفیق الهی است، كه چه طور یك مطلب به دو نفر گفته می‌شود یكی می‌پذیرد و یكی نمی‌پذیرد، خیلی این مساله عجیب است و جای تأمل دارد كه فرض كنید یك پدر را با فرزندش در نظر بگیریم، یك مطلب گفته می‌شود هردو هم مسلمان و نمازخوان و اهل دیانت و هردو هم دم از خدا می‌زنند، ولی وقتی مساله گفته می‌شود پسر سریع آن را قبول می‌كند و به جان می‌خرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد و بر آن اساس زندگی خود را قرار می‌دهد و رفت و آمد خود را بر آن اساس قرار می‌دهد، ارتباط و معاشرت خود را بر آن اساس قرار می‌دهد، ولی به پدر نگاه می‌كنی می‌گوید: نه! برای چی؟ كی گفته؟ كجا آمده؟ این حرفها چیست؟ از این چی‌ها هزارتا می‌گوید، می‌گوئیم بابا اصلا نخواستیم این را اصلا برای تو نگفتیم خیالمان راحت، بی خیال، اصلا از ما نشنو و نشنیده بگیر، خوبه؟ نشنیده بگیر و خیالمان را راحت كن! و می‌بینیم او می‌رود و فرزند می‌گیرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد و به نتایجش می‌رسد، حالش عوض می‌شود، وضعش تغییر پیدا می‌كند، سیستمش به طور كلی متحول می‌شود، تفكرش اصلا برمی‌گردد، خب چی شد اگر خراب بود چرا این طوری شد این اگر ایراد داشت پس چرا این طوری شد؟ این حالتی است كه انسان باید از خدا توفیقش را بخواهد.

 و این خیلی عجیب است و به عكسش هم هست پدری را می‌بینی كه با فرزندش هردو از یك اصلند، از

 یك ریشه‌اند، از یك موقعیت‌اند، در یك خانواده هستند، مطلبی را كه انسان می‌گوید او می‌پذیرد و این نمی‌پذیرد، می‌گوید بابا این حرفها چیست؟ این حرفها مال هزاروچهارصد سال پیش بود الان نمی‌دانم اتم می‌شكافند و از این حرفها، فصل، فصلِ تكنولوژی جدید و از این مسائل جدید است! درست، (از این چرندوپرندیات كه همه جا هست) و این حرفها مال آن موقع است، این مسائل مال آن موقع است، خب بابا اگر در كله‌ات مغز است من هم مال همین موقع هستم، من هم مال همین الآنم، روز جمعه تاریخ چهاردهم ربیع الثانی، خب من هم مال همین امروزم دیگه! چه طور شد تو فهمیدی كه این‌ها مال هزاروچهارصدسال پیش است ولی من هم كه مال امروزم نفهمیدم؟!! خب ما هم كه همین هستیم، ما هم كه از همین جا آمدیم از جای دیگر كه نیامده‌ایم، درست، این‌ها چیست؟ این‌ها آن بی‌توفیقی‌هایی است كه انسان برای خودش ایجاد می‌كند و می‌خواهد هِی روی خودش پرده بیاندازد، هِی خدا و پیغمبر و اولیاء می‌آیند می‌خواهند پرده بردارند هِی ما پرده می‌كشیم رویش، هِی می‌خواهند یك حجاب از ما بردارند یك مقدار چشممان را باز كند، یك مقدار فهممان را زیاد كنند، یك مقدار بفهمیم اطراف ما چیه، خودمان پرده می‌اندازیم، هی خودمان را در آن جهل بیشتر گرفتار می‌كنیم، هی خودمان بیشتر خود را روی آن تعصب‌های جاهلی كه ناشی از تقلیدهای كوركورانه و عدم توجه است و خواست‌هایی كه این‌ها بر اساس اهواء و بر اساس آراء نفسیه دور می‌زنند خودمان را در آن محیط می‌خواهیم گرفتار كنیم و هی پرده بیاندازیم.

 یك قضیه‌ای گفته می‌شود، این قضیه می‌تواند در فكر انسان تأثیر و تغییر ایجاد كند هی می‌زنیم كنار، این كه می‌زنیم كنار یعنی آن پوششی كه دارد از فكر و مغز و وجدانیاتی كه تابه حال بر اساس غلط آن وجدانیات در انسان تمركز پیدا كرده و آن مطالبی كه در ذهن رسوخ پیدا كرده و انسان را از صعود به مراتب تجرّد و مراتب حریت بازداشته و به زنجیر كشیده، آن وضعیت را هی می‌خواهیم برای خود تثبیت كنیم، هی می‌خواهیم بگوییم آقاجان ما نمی‌خواهیم بفهمیم ما همان نفهم سابق هستیم، ما همان اشتباهی كه قبلا می‌كردیم الان هم می‌خواهیم روی اشتباه خودمان باقی باشیم درست، خب این طور افراد مگر عنایت خدا شامل حالشان بشود والا راه به جایی نخواهند برد.

 دو برادر را شما می‌بینید، یك مطلب گفته می‌شود به دو تا برادر كه نشسته‌اند، این یكی می‌پذیرد، اون یكی هی توجیه می‌كند، خب چرا داری توجیه می‌كنی؟ چرا تأویل می‌كنی؟ این حرف كه جای توجیه ندارد الان این دیوار سفید است، سفید است دیگر، توجیه ندارد می‌گوید سیاه است و شما چشمت نمی‌بیند، بیماری پیدا كردی داری سیاه را سفید می‌بینی، می‌گویی خب من بیماری پیدا كردم این هم بیماری پیدا كرده؟ آن هم بیماری پیدا كرده؟ همه بیمارند فقط تو چشمت درست می‌بیند؟ می‌گوید من این حرف‌ها را قبول ندارم!! ببینید نمی‌خواهد بپذیرد نمی‌خواهد آن پرده برود كنار برود.

 و این از زمانی كه حضرت آدم علی‌نبینا و آله و علیه‌السّلام و مادربزرگ ما جناب حوا پایشان را روی این زمین گذاشتند و شروع كردند در این دنیا زندگی كردن و امثال من و شما تكثر پیدا كردن، این قضیه از آن زمان بوده تا الان و تا آخر هم خواهد بود این یك مشكل، مشكلی است كه انسان چه طور بتواند خودش را در قبال واقعیات آزاد نگه دارد، حُرّ نگه دارد، هی برخودش پوشش نیاندازد، هی چادر نكشد روی سر خودش،

 هی كیسه روی سر خودش نیندازد.

 انبیاء و اولیاء آمدند این چادرها را یكی‌یكی از سر ما بردارند، ما خیال می‌كنیم مَردیم و چادر نداریم و چادر مال زنهاست، نه، روی هر سرمان هزار چادر انداخته‌ایم، هزار پوشش انداخته‌ایم و هزار زنجیر و دست‌بند و قِلاده برای دورشدن از حقایق و واقعیات در خودمان قرار داده‌ایم.

 من در یك یك مجلسی بودم و صحبتی راجع به یك قضیه‌ای داشتیم (حالا مساله را به اجمال بیان می‌كنیم) من فقط به آن‌ها گفتم شما همین یك مطلب را، راجع به مسائل دیگر صحبت نمی‌كنیم، این یك مطلب را كه من می‌گویم این یك مطلب را شما درآن نقد و اشكال كنید اگر توانستید در این یك مساله اشكال كنید خب ما حرفی نداریم اگر نتوانستید اشكال كنید همین یك قضیه گریبان شما را خواهد گرفت و تا آخر خواهد برد چون این یك مساله دیگری را به وجود می‌آورد، او یك مطلب دیگری را به وجود می‌آورد، فكر انسان از این عرصه به عرصه دیگری منتقل می‌شود و اگر قرار بر این هست كه انسان پرده اول را كنار بزند و با حریت با مساله برخورد كرد دومی را دیگر نمی‌تواند دوباره حجاب روی سر خودش بیاندازد بلكه مجبور است در قضیه دوم نیز با همان تفكر و با همان آزادی و با همان بینش برخورد كند، صحبت در مطلب دوم انسان را به مطلب سوم و چهارم و همین طور خواهد كشاند تا جایی كه دیگر یك مرتبه انسان متوجه می‌شود عجب كجا بوده و كجا هست، در كجا بوده و در چه مطالبی غوطه‌ور بوده و چه مطالبی را به عنوان حقیقت به خورد او داده بودند در حالتی كه هیچ كدام از این‌ها صحت نداشته و همه دروغ بوده و محض توهّمات و تخیلات بوده و الان كه چشمش باز شده، وای چه كنم؟!! این مسائل و موقعیت‌های از دست رفته را چه طور جبران كنم؟ و در این فضاهای خیالی و مجازی كه تا به حال سپری كرده‌ام آن فضاها را دیگر چه طور می‌توانم دوباره تجدید كنم و دوباره بدست بیاورم؟ ولی خب می‌گویند جلوی ضرر را هر وقت بگیری اول منفعت است، خب انسان باید از هرجا كه هست بالاخره شروع كند و از آن جا باید مساله خودش را پی‌ریزی كند.

 علی‌كل حال خداوند متعال برای همه افراد به مناسبت‌های مختلف آیاتی قرار داده، نشانه‌هایی قرار داده اگر آن نشانه‌ها و آن آیات را ما آمدیم گرفتیم راه می‌بریم، اما اگر آمدیم روی آن آیات پرده انداختیم آمدیم روی آن نشانه‌ها را پوشاندیم، روی آن نشانه‌ها را آمدیم محو كردیم، نگذاشتیم آن نشانه و آن علامت و آن آیه بیاید و در جان ما رسوخ و نفوذ كند و ما را متحول كند و برگرداند، نه این كه" بله‌بله این هم حرف خوبی است" این فایده ندارد، نه، بیاید و اصلا وضعیت ما را برگرداند فكر ما را به فكر دیگری متحول كند نفس و جهت‌گیری ما را منقلب كند و به جهت‌گیری الهی مبدل كند، این طور اگر شد توفیق شامل حال ما خواهد شد.

 تمام آیات قرآن را شما نگاه كنید می‌بینید همه جا خدا دست روی این گذاشته‌ (أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا)[[1]](#footnote-1) چگونه ما از آن چه كه مورد عبادت پدرانمان است دست برداریم؟ خب به تو چه مربوط است؟ بابا من دارم‌

 می‌گویم یك پدر و یك پسر مقابل من نشسته‌اند، پسر حرف را می‌فهمد پدر نمی‌فهمد خب چرا این حرف را نمی‌زند؟ خب چرا نمی‌زند؟ پدر می‌فهمد پسر قبول نمی‌كند، این برادر می‌فهمد آن برادر رد می‌كند، این پسرعمه می‌پذیرد آن پسردایی فرض كنید این‌ها را كنار می‌زند، زن می‌پذیرد شوهر نمی‌پذیرد، زن قبول می‌كند شوهر قبول نمی‌كند، شوهر قبول می‌كند زن قبول نمی‌كند، این‌ها مسائلی نیست كه ما بخواهیم خودمان را در قبول و ردّ، تابع دیگری قرار بدهیم خودمان هستیم و خودمان، باید فرض بكنیم اصلا در دنیا كسی وجود ندارد مطالب و حقایق فقط برای یك نفر نازل شده اگر در این دنیا فقط یك نفر باشد روی كره زمین آن هم من باشم، این قرآن برای من نازل شده این آیات برای من نازل شده این روایات از ائمه علیهم السلام برای من نازل شده من باید ببینم چه كنم؟ من باید ببینم كه نسبت به این مطلب چه جایگاهی دارم؟ پدرم می‌خواهد قبول بكند می‌خواهد نكند، به من چه مربوط است؟ آن بین خدا و خودش پرونده خودش را دارد، برادر من در كنارم نشسته می‌خواهد قبول بكند می‌خواهد نكند، آن پرونده خودش را دارد، مادر من می‌خواهد قبول بكند می‌خواهد نكند آن پرونده خودش را دارد. آیا اگر فرض كنید دوتا برادر هستند هردو دارند درس می‌خوانند چون این یكی ضعیف‌تر است آن یكی كه زرنگ‌تر است باید بگوید چون او ضعیف‌تر هستم پس من هم نمی‌خوانم كه به او برسم؟ به من چه ربطی دارد؟ او استعداد ندارد و من به آن جاهایی كه می‌توانم باید برسم. حالا چون او فلان غذا را دوست ندارد پس من هم نباید بخورم، این حرفها را ندارد او دوست دارد یك چیز دیگر بخواهد.

 در مسائل اعتقادی و مسائل كلیدی و حیاتی هم مساله از این قبیل است، هیچ وقت انسان نباید در رسیدن به یك حقیقتی كثرت را ملاحظه كند آن طرف بیشتر است این طرف كمتر است پس یك خبری است. آن طرف همه به این مساله الان گرایش دارند همه الان این مطلب را می‌پذیرند خب من هم اگر بخواهم در مقابل یك چنین افرادی بایستم به من چی می‌گویند با من مقابله می‌كنند با من برخورد می‌كنند با من چه می‌كنند!! ببینید هی خودمان را داریم وا می‌دهیم خودمان را از این حریت و اختیار و انسانیت داریم بیرون می‌آوریم و تابع می‌كنیم و مقلِّد می‌كنیم و دنباله‌رو می‌كنیم و قلاده خودمان را به دست دیگران می‌سپاریم، این چیست؟ این انسان نیست گوسفند است! این انسان نیست این بز است! این انسان نیست این حیوان است، این چهارپا است! پس این انسان چی است این مغز از كجا آمده؟ این عقلی كه خدا داده برای چی داده؟ برای این داده؟ یا این عقل را داده است كه انسان تعقل كند، انسان بفهمد در موارد مشكوكه، آن راهی را كه به مقتضای عقل اوست آن را بگیرد گرچه همه بر خلاف مطلبی بگویند، آنچه را كه او می‌فهمد آن را بایستد و در قبالش قرار بگیرد این یك مساله‌ای است كه بسیار مساله مهمی است.

 نسبت به ریاضات، همان طوری كه خدمت رفقا عرض شد آنچه را كه در این دنیا، طبقه غالب نفس انسان نسبت به آنها تمایل و اشتیاق دارد در مطالب مختلفه، ریاضت نسبت به همان چیز تعلق می‌گیرد، البته آن متفاوت است ممكن است در یك جا انسان در یك برهه از زمان به یك مطلبی تمایل و اشتیاق داشته باشد چندسال دیگر می‌گذرد اصلا نسبت به او تنفر پیدا می‌كند و مطلب عوض می‌شود، مساله عوض می‌شود، اما آن محوریت خیلی توجه كنید من روی این قضیه خیلی می‌خواهم پافشاری كنم به جهت این كه اصل مبنای‌

 ما بر این نكته قرار دارد اصل در مساله ریاضت همانطوری كه قبلا خدمت رفقا عرض كردم بر انجام امور ظاهری نیست، كه ما را بفریبد، اصل مساله هواهای نفسانی و خواست‌های نفسانی بر انجام امور ظاهر نیست، اصل بر اساس آن لذت و احساس تمتّع و احساس كامیابی و احساس رسیدن به خواست، آن خواست و امنیه‌ای كه انسان در نفس خود نسبت به او قرار دارد این اصل و اساس است.

 البته ظهورات این مساله متفاوت است یك وقتی فرض كنید لذت می‌آید در مسائل خوردن، بهترین غذا و لذیذترین غذا برای او فرض كنید فلان غذا است، ممكن است این غذا برای فرد دیگری لذیذتر نباشد، بلكه غذای دیگری باشد، در حالی كه غذا متفاوت است ولی هردو از یك جا نشأت می‌گیرد و آن التذاذ نفسانی است، آن التذاذ نفسانی نسبت به این در استفاده از این نوع غذا بروز می‌كند آن التذاذ نفسانی نسبت به فرد دیگر در استفاده و تمتع از آن غذا بروز می‌كند. من چون از این رنگ خوشم می‌آید و این رنگ برای من جالب است منزل خود را بر این اساس نقاشی و مُتلوِّن می‌كنم این برای من التذاذ نفسانی دارد فرد دیگری فرض كنید كه از رنگ آبی یا فرض كنید رنگ قرمز یا مثلا سبز یا فرض كنید رنگهای دیگر چه روشن و چه تیره (واقعاً بعضی‌ها خیلی سلیقه‌های عجق و وجق دارند و آدم یك چیزهایی می‌بیند كه می‌گوید آخر آدم هم می‌تواند یك چنین سلیقه‌ای داشته باشد؟) حالا آن از آن خوشش می‌آید خب انسان كه دارد می‌رود با این برخورد می‌كند مساله یكی است، تفاوت نمی‌كند و نباید بخندد كه چرا فلانی این طور است؟ نه، آن سلیقه‌اش یك چنین اقتضایی می‌كند، هردو یكی است من این را می‌خواهم موافق با طبعم او آن را می‌خواهد موافق با طبعش گرچه ظهور خارجی متفاوت است این خیلی نكته، نكته اساسی است ما به ظهورات خارجی كه انجام می‌شود نمی‌توانیم توجه كنیم و بروزات خارجی و ظهورات خارجی را معیار برای توجه به دنیا و دوری از دنیا قرار بدهیم.

 یكی ممكن است فرض بكنید خوردن نان و پنیر برای او جزء التذاذ نفسانی به حساب می‌آید یكی فرض كنید ممكن است برای این ...

 مرحوم آقا می‌گفتند زمانی كه ما قم بودیم یك شخصی بود در این قبرستان‌ها دعا می‌خواند، قرآن می‌خواند و جنازه‌ای كه می‌آوردند .... این به ارده‌شیره خیلی علاقه داشت غذای ظهرش ارده‌شیره بود، شب ارده‌شیره، ... موقع انتخابات كه شد گفتند تو به كی رأی می‌دهی؟ گفت من به ارده‌شیره رأی می‌دهم، البته آن موقع ریاست جمهوری نبود انتخابات شهر بود، شهرداری بود، مجلس بود، هرچی بود در همان زمان سابق و او این قدر زبانزد شده بود كه اسمش شده بود آقای ارده‌شیره، تا می‌گفتند آقای ارده‌شیره را صدا كنید بیاید جنازه را بگیرد و قرآن بخواند ... اسمش شده بود ارده‌شیره ایشان می‌گفتند باور كنید هر غذایی برای این می‌آوردند این نمی‌خورد یعنی اصلا طبعِ او نسبت به غذاهای متنوع و متلوّن اصلا نسبت به آن راغب نبود و اصلا تمام فكر و ذكرش شده بود ارده‌شیره، می‌گفت: خدا ما را با ارده‌شیره محشور كند! ما روز قیامت از خدا نه حورالعین می‌خواهیم نه غلمان و امثال ذلك در روز قیامت به ما ارده‌شیره بدهند این برای ما كافی است.

 حالا این ریاضتش می‌شود چی؟ می‌شود ارده‌شیره یعنی نباید به این گفت این چقدر آدم زاهد و عابدی است كه دنیا را كنار گذاشته نه دنیای او این است، دنیای او الان شده در آن كاسه‌ای كه دارد این نوع غذایی كه ما اصلا ماه به ماه می‌گذرد و نمی‌خوریم، خود من اگر سال بیاید شاید یك ارده‌شیره نخورم، فرض كنید كه حالا نسبت به این قضیه خیلی بی‌تفاوت باشم ولی همان دنیای او، همان نفس او، همان وضعیت او چی است؟ همین است، هیچ تفاوتی نمی‌كند یعنی از نقطه نظر تعلق به مسائل نفسانی بین او و بین كسی كه یك غذایی برای خودش تهیه می‌كند كه فرض كنید میلیونها برای یك دانه غذا بخواهد پول بدهد، بعضی از غذاها الان این طوری هستند هر یك غذایی میلیونها خرج برمی‌دارد تا این كه به دست فلان شخص برسد یك چنین وضعیتی، از كجا بیاید و نمی‌دانم چه مرحله‌ای طی بكند و از فلان جای دنیا بیاورند و ... این یك كاسه ارده‌شیره او با آن صرف میلیونها هردو یكی است هیچ تفاوتی ندارد ملائكه هر دو را به یك حساب می‌نویسند هردو را به یك حساب برای او درنظر می‌گیرند، هردو را به یك حساب، از نظر حلال و حرام بودن یك مطلب است، ولی از نظر تعلق نفس نسبت به این یك مطلب دیگر است و حساب یكی است.

 من یك وقت ممكن است خیلی نسبت به نان و سیب‌زمینی علاقه داشته باشم اصلا فرض كنید كه [غذایم‌] صبح و ظهر و شب آن باشد، اگر به من نگاه بكنند می‌گویند چه آدم زاهد و عابدی است ولی نه، آن نان و سیب‌زمینی با آن گران‌ترین غذا هردو یكی است ملائكه آن چه را كه می‌بینند آن نیت و خواستی را می‌بینند كه پشت این مساله پنهان است، ما نمی‌بینیم آنها می‌بینند آنچه را كه من می‌بینم فرض كنید فلان غذای متلوِّن است یا نان وپنیر است، نان و پنیر در كنار او برای من و چشم من مُعجِب است و غریب می‌نماید و توجه مرا جلب می‌كند آنچه را كه ملائكه توجهشان جلب می‌كند نان و پنیر او نیست آن حقیقتی است كه این دو غذا بر اساس آن حقیقت آماده شده، آن نیتی است كه این دو برای او آماده شده، آن هدفی است كه بر اساس آن هدف، این غذای سبك و ساده تهیه شده، آن را دارد می‌بیند و چه بسا ممكن است هزارها مرتبه آن چه را كه خیلی در نزد ما سهل و ساده و بسیط و غیرقابل اعتبار و ارزش هست گران‌تر و سنگین‌تر و با وِزر و وِبال‌تر از كار دربیاید از آن غذایی كه یا از آن چیزی كه ممكن است برای موقعیت ما و برای وضعیت ما، آن دور از شؤون عادی زیستن و زاهدانه زیستن و بی‌تكلف‌زیستن بنماید.

 و اما همین مطلب در مورد سایر مطالب هم هست حالا در مأكولات همین قضیه است در مورد ملبوسات و لباس‌ها هم همین مساله است، لباسی را كه انسان می‌پوشد این مساله راجع به او هم خواهد آمد، یك وقتی انسان یك لباسی می‌پوشد می‌خواهد این لباسش در نزد افراد یك لباس عادی جلوه كند همین نیتی كه دارد این لباس را برای او تبدیل به ضد ارزش و دوری از خدا و وارد شدن در عالم توهمات و تخیلات می‌كند. یك وقتی نه این فرض بكنید كه لباس بسیار تمیز و نظیفی می‌پوشد و منظورش این است كه خب مقضای مجلس یك چنین چیزی است، مقتضای یك چنین موقعیت است و بدون این كه بخواهد تظاهر كند و ریا بكند و برای پوشیدن این لباس بخواهد به دیگران فخر بفروشد، نه، الان اقتضای مجلس این است كه این را بپوشد این هیچ اشكالی ندارد و هیچ سیئه‌ای برای او نمی‌نویسند و هیچ تعلقی ندارد چون می‌تواند غیر از این را هم انجام بدهد و این مطلب در مورد تمام مسائل است در مورد همه مطالب هست. موقعیت‌های اجتماعی‌

 انسان، كه دیگر راجع به این صحبت كردن دیگر یك بحر طویلی است كه انتها ندارد و همه نسبت به این مساله اطلاع دارند كه چه طور انسان می‌تواند خود را محك بزند و در قبال حقایق، موقعیت نفس خود را بیازماید و به سنجش درآورد كه چگونه نسبت به رسیدن به این مقامات، رسیدن به این موقعیت‌ها، رسیدن به این مراتب، برای رضای خدا است یا این كه برای خواست خدا بودن هم یك روپوشی بر این خواست‌ها خواهد بود، خدا هم در این جا یك وسیله و بهانه‌ای برای این مطلب خواهد بود.

 این مطلب كه آن چه را كه نفس انجام می‌دهد در صورت رغبت و اشتیاق به او شكل می‌گیرد، این مساله می‌شود مساله تعلقات نفسانی، در قبالش اگر مبنای نفس و مبنای فكر و مبنای حركت انسان، نه بر اساس اشتهای نفس و تعلق نفس و لذت نفسانی، بلكه بر اساس تحصیل رضای پروردگار باشد به هر كیفیت، این می‌شود مبنای برای تقرب به سوی پروردگار و برخلاف نفس عمل كردن گرچه انسان هم از آن عملی كه انجام می‌دهد لذت برده باشد، اشكالی ندارد. مگر انسان باید همه كارهایی كه انجام می‌دهد با تلخی و با ناراحتی و با مشقت و اینها باشد؟ نه، انسان غذا می‌خورد از آن غذا لذت می‌برد، انسان ورزش می‌كند و از آن ورزش لذت می‌برد، برای سلامتی انسان باید ورزش بكند، اگر نكند مریض می‌شود، می‌افتد دیگر، هزارتا مرض پیدا می‌كند، انسان شنا می‌رود خب از این شنا لذت می‌برد، باید هم برود و باید هم انجام بدهد و این خودش یك وسیله‌ای است.

 اما اگر همین مساله از آن جنبه التذاذات نفسانی تغییر و تبدل پیدا بكند صرفاً به دنبال این چیزها رفتن و وقت را به این‌ها گذراندن و آن مساله بهداشت و صحت را فراموش كردن و به یك صرف التذاذ نفسانی، ما می‌بینیم تغییر جهت و تغییر شكل خواهد داد. این معیار و مبنا برای ریاضت و تعلقات نفسانی و عدم تعلقات نفسانی است.

 دراین زمینه خدمت رفقا عرض شد یكی از مسائل بسیار مهم و حساس مساله ازدواج و تشكیل زندگی است. این از جمله موارد بسیار روشن و بارز و آشكار مخالفت نفس و عدم مخالفت نفس است از موارد بسیار بارز و آشكار ریاضت [كشیدن‌] و ریاضت نكشیدن است از موارد بسیار روشن و واضح و قابل دسترسی، نیاز به مطالعه ندارد، نیاز به فكر ندارد، هر شخصی با اول تصوری كه می‌كند در خود می‌تواند به این نكته برسد كه این كاری كه دارد انجام می‌دهد در آن خداست یا در آن نفس و نفسانیات است؟ این كاری كه دارد می‌كند این برای واقعا از اطاعت از دستور پرورگار است؟ خب در آن لذت هم باشد، یا این كه نه بر اساس خواست است و بر اساس آن خواست می‌خواهد این را انجام بدهد منتهی حساب خدا را هم این وسط می‌كشد جلو، چون خدا گفته فرض كنید مستحب است النِّكاحُ سُنَّتی فَمَن رَغِبَ عَن سُنَّتی فَلَیسَ مِنِّی‌[[2]](#footnote-2) شما مثل این كه از همه روایات و احادیث پیغمبر همین یكی را فهمیدی النكاح سنتی، نكاح سنت است، خب برای بقیه هم سنت است نه فقط برای تو تنهایی!! خیلی خب در این موارد حضرت عالی اقدام بفرمائید، چرا آن را به بقیه افراد

 حواله می‌دهید ولیكن موارد دیگر را برای خودتان به النكاح سنتی برمی‌دارید؟. خدا كلاه سرش نمی‌رود، ملائكه هم سرش نمی‌رود، درست شد، حالا سر بنده و امثال بنده كلاه برود كه نمی‌دانم من یك وضعیت خاصی دارم، موقعیت من این اقتضا می‌كند حتی گاهی اوقات از بزرگان هم دستور می‌آوریم ضمیمه می‌كنیم.

 یك وقتی (نمی‌دانم این را به رفقا گفتم یا نه) من در بیمارستان بودم خدمت مرحوم آقا و از این حرفها صحبت بمیان آمد گاهی اوقات اتفاق می‌افتد، در زمان مرحوم آقا هم اتفاق می‌افتاد طرف می‌خواهد زن بگیرد می‌خواهد به پای بابای ما بنویسد، بابا زن می‌خواهی برو بگیر چرا دیگر پای پدر ما را وسط می‌كشی و او را خرابش می‌كنی جلوی زن و بچه و ...؟ خلاصه ایشان هم از این مسائل و اطلاعات داشته یك وقت بیمارستان بودیم بیمارستان قلب در آن دو هفته‌ای كه مرحوم آقا در قسمت قلب بودند و یك هفته‌اش در بخش ویژه و سی‌سی‌یو و یك هفته‌اش هم كه آمده بودند در همان بخش من خدمت ایشان بودم یك وقت من به ایشان گفتم آقا شما دستور دادید به فلان كس كه ایشان برود تكرار و تجدید، بله از این مطالب و از این چیزها بكند؟ گفت من كی گفتم؟ گفتم این طوری كه پخش شده از ایشان، این است كه شما به ایشان دستور داده‌اید ایشان عصبانی شدند: من گفتم؟ من كی گفتم؟ از بیمارستان كه رفتیم منزل شما آنها را، همه را صدا كن بیایند و ببینم كه من كی گفتم، گفتم كار ما درآمد، ما كی هستیم كه بایستی محكمه هم تشكیل بدهیم، خب بالاخره خواست خدا بود دیگر ایشان بعد از چندروزی كه از بیمارستان آمدیم منزل من صدا كردم گفتم كه خلاصه بیایید این جا یك مطلبی می‌خواهند مطرح كنند با شما، نگفتم راجع به چه؟ آن خانواده آمدند و تابستان بود، بله هوا گرم بود، همان حیاط را فرش انداخته بودیم و ایشان نشسته بودند ایشان روكردند به آن شخص، آن فرد خانواده و گفتند كه شنیدم كه شما به افراد خانواده گفته‌اید كه من به شما تكلیف كردم كه ازدواج مجدد داشته باشید؟ یك مرتبه آن شخص چیز شد و خیلی خلاصه دست‌پاچه شد و گفت: نه، من نگفتم، كی من یك چنین مساله‌ای گفتم؟ ایشان رو كردند به اهل بیتش و گفتند نظر شما راجع به این قضیه چیست؟ بنده خدا اهل‌بیتش مشخص بود كه در تحت یك تضییقاتی قرار گرفته از نظر وضعیت و این‌ها كه بگوید، نگوید، مشخص بود كه چنین مطلبی بوده و آن شخص انكار می‌كرد و ما در همان نگاه اول فهمیدیم كه همچنین قضیه‌ای وجود داشته و او گفت: به این كیفیت خب البته نبوده، صراحتا، ولی حالا بعضی‌ها می‌آیند كم و زیاد می‌كنند، نخواست آن چه را كه انجام شده بگوید خب چه كار كند؟ برود خانه پدرش را درمی‌آورد، بیچاره، خب باید یك طوری قضیه را حل و فصلش كند دیگر، این بدبخت چاره ندارد. و بعد مرحوم آقا (ایشان فقط منظورشان این بود كه بفهمانند ما نگفتیم حالا هرچی بین خودشان بوده به ایشان كاری نداشتند) گفتند مساله روشن شد كه بنده به هیچ وجه من الوجوه نه تكلیفی، نه اشاره‌ای، در این قضیه بنده نداشتم و این مطلب بود. خب بنده كه اطلاع دارم افراد دیگر هم اطلاع دارند، حالا همین آقا بلند شده وقتی كه رفته سراغ آن گفته كار بنده به دستور مرحوم آقا بوده و این یك تكلیف است. ببینید چرا انسان دروغ بگوید ما هم همین هستیم ما هم در این قضیه گیریم ما هم در این مساله كُمِیتِمان لنگ است منتهی داریم به این و آن ایراد می‌گیریم.

 آقا یك كسی می‌خواهد كاری انجام بدهد خب برود خیلی حرّ و آزاد برود انجام بدهد حالا یا غلط یا درست، اما این كه بیاییم از خدا بكشیم وسط، از پیغمبر بیاوریم این جا چرا؟ چرا ما باید بگوییم كه فرض كنیم‌

 نظر بزرگان در این است؟ چرا باید بگوییم نظر خدا در این است؟ نخیر نه نظر خدا و نه نظر بزرگان هیچ كس بر این قضیه نیست نظر خود تو بر این است و حالا داری به پای این و آن می‌نویسی. این صحیح نیست این غلط است. ما داریم به خیلی از مطالب ایراد می‌گیریم و اعتراض می‌كنیم كه چرا در خیلی از مسائلی كه انجام می‌شود پای شرع و دین وسط كشیده می‌شود خودمان هم در این جا گیریم همه در این جا یكی هستند، هیچ تفاوتی از این نقطه‌نظر ندارد.

 صاف خدا می‌آید می‌گوید النكاح سنتی، خیلی خب اگر النكاح سنتی است، چرا نرفتی او را بگیری؟ چرا می‌خواهی این را بگیری؟ فقط سنتی مال این مورد خاص است؟ خب اگر سنت است چرا آن كسی كه مشكل دارد او را نمی‌گیری؟ النكاح سنتی آن كسی كه یك گیری دارد چرا نمی‌روی؟ آن كسی كه نیازمندتر است چرا نمی‌روی او را حمایت نمی‌كنی و او را در تحت تكفل و سرپرستی خودت قرار بدهی؟ فقط این روایت النكاح سنتی به آن نمره بیست‌ها برمی‌گردد؟! خود پیغمبر كه فرمودند النكاح سنتی خودش بنده خدا اول كسی بود كه آمد عمل كرد به این حرف، عمل كرد پیرزن بلند می‌شد یا رسول‌اللَه من كسی را ندارم شوهر ندارم حضرت می‌فرمود مگر من بنگاه شوهریابی برای شما دارم؟ می‌گفت خب بیا خودت من را بگیر!! حضرت هم مرحوم آقا می‌گفتند آنقدر حضرت باحیا بود وقتی كه می‌گفتند سرشان را می‌انداختند پایین چه بگویند؟ ما همه‌جور خواستگاری دیده بودیم این‌جوری ندیده بودیم كه در خیابان بیاید یقه بگیرند و بگویند بیا ...

 این حیای پیغمبر، واقعا پیغمبر را در طول این حیات در مشقت و زحمت قرار می‌داد جداً این پیغمبر، عُمر یك دختر در خانه‌اش است این را هیچ كس نمی‌گیرد می‌آید به پیغمبر می‌گوید یا رسول‌اللَه برای این دختر من شوهر پیدا نمی‌شود! خب نمی‌شود كه پیدا نمی‌شود من چكارش كنم؟ می‌گوید بیا تو بگیر!! خدایا این حواله‌ها چیست فرستادی برای ما؟ مثل این كه تو هم در همه دنیا یك رسول‌اللَه پیدا كردی و آن هم تحفه‌ها و زیرخاكی‌ها را داری برایش می‌فرستی؟ یا رسول اللَه كسی پیدا نمی‌شود، خب نمی‌شود چند مرتبه این عمر هی آمد خانه پیغمبر و هی رفت تا آن را ...، خب حالا این خود پیغمبر، من كه می‌گوییم النكاح سنتی ببین به سر خود من چه دارد می‌آید.

 آن وقت ببینید امروزی‌ها راجع به پیغمبر چی می‌گویند واقعا بی‌انصاف هستند.

 این مساله مساله‌ای است كه ما باید به آن فكر كنیم قضیه ریاضت قضیه مخالفت با نفس قضیه موافقت با نفس قضیه متابعت از هواء كاملا ما این مساله را بسنجیم.

 چون این مساله بسیار حساسی است، چون بحث ما راجع به ازدواج است خیلی این مساله حساس است، انشاءاللَه در جلسه آینده راجع به كیفیت روابط بین خانواده و بین زن و مرد و همین طور محیط خانواده شما خواهید دید كه تمام مطلب من همه روی این نكته دور می‌زند كه آن چه را كه ما محور برای ارتباط خودمان با دیگران قرار می‌دهیم آن چیست؟ آیا ماده و اصالت ماده است؟ یا معنا و اصالت معنا؟ فقط این قضیه‌

 است آیا ما قائل به اصالت ماده هستیم و تنازع بقا یا قائل به اصالت معنا و تعاضد بقا؟

 قانونی كه الان در دنیا حاكم است آن قانون، قانون تنازع بقاست دنیا بر اساس تنازع بقاء حركت می‌كند، ارتباطات بین ملل را تنازع بقاء تشكیل می‌دهد سنگ بنای اساسی در بین روابط و بین كارها و اموری كه در جوامع امروزی حتی در جوامع قبلی، منتهی در امروزی خیلی قوی‌تر و خیلی شدیدتر وجود دارد، آن سنگ اصلی بر تنازع بقاست، چون من می‌خواهم بمانم باید این كار را انجام بدهم، حالا اصل بقاء من است، اصل بقاء موقعیت من و حفظ من و طولانی شدن عمر من و استفاده من و تمتع من و بهره‌مندی من و التذاذات من تمام این‌ها به من برمی‌گردد بر این اساس كارهای خودم را و ارتباط خودم را با دیگران تنظیم می‌كنم، اگر موافق افتاد كه هیچ و الا حذف می‌كنم این اصل، اصل تنازع بقاست در همه ممالك در همه اجتماعات و در همه جاها این اصل حاكم است احزابی كه با همدیگر در موارد مختلف در دنیا هست، استثنا هم ندارد، در دنیا احزابی كه می‌بینید این احزاب با هم در تعارض هستند، بیننا و بین‌اللَه، بینكم و بین‌اللَه چند درصد این اختلاف مال خداست؟ چند درصدش به خدا برمی‌گردد؟ اگر یك درصدش برگردد امكان ندارد صددرصد من باشم تو نباشی این حزب می‌گوید من باشم یا افراد جمع می‌كند تبلیغات می‌كند آقاجان واقعا الان در خودت كه داری نگاه می‌كنیم افرادی كه مربوط به خودت هستند یعنی تمام افراد از همه آن چه كه در این مملكتند لایق‌ترند از همه آن چه كه در این مملكند قابلیتشان بیشتر است یا نه؟ خودت هم می‌دانی فلان كس قابلیتش بیشتر از این است ولی چی؟ من، حزب من، ارتباطات من، اجتماعیات من، جامعه من، شهرت من، سیت من، وضعیت من، موقعیت من همه در این جا چی است؟ همین است و آن مقدار یك دیگر را طرد می‌كنند كه به حذف واقعی و فیزیكی منتهی نشود، حالا اگر هم در یك جا شد به نحوی كه خطری پیش نیاید این كار را انجام می‌دهند و الا تا جایی كه ممكن است.

 ما در همه جا هم دیدیم، در این انتخاباتی كه در كشورهای دیگر انجام می‌شود تا احساس می‌شود آن رقیب دارد در وجه اجتماعی پیشی می‌گیرد یك دفعه یكی از مسائل خصوصی مطرح می‌شود، آقاجان مسائل خصوصی چه ربطی دارد؟ چه ارتباطی دارد به این مسائل؟ این چه حسابی دارد؟ این معلوم است چی است؟ این خداست؟ این انسانیت است؟ حالا خدا را هم می‌گذاریم كنار فرض كنید در كشورهای دیگر كه مادی‌گری در آنها خیلی قوی‌تر و شدیدتر است، حالا انسانیت داری یا نداری؟ ارزش های انسانی را قبول دارید یا ندارید؟ نه، چرا؟ اصل بر اساس تنازع بقاست من باشم برای بودن من چاره‌ای جز افشاء این عمل خلاف نیست این است، من باشم برای بودن من و استمرار حیات من و حیات سیاسی من و حیات اجتماعی من چاره‌ای جز آبروریزی نیست، پس آبرویش را ببرم، حالا به خدا هم كاری نداریم بالاخره این اصول اصولِ انسانی هست یا نیست؟ كمونیست‌ها هم این حرفها را قبول ندارند، بالاخره یك اصول انسانی داریم یك اخلاق انسانی داریم، یك روش انسانی داریم، حالا در مسیحیت باشد خب باشد در یهودیت باشد در اسلام باشد در تشیع باشد هرجا این اصول انسانی در آن جا اعمال شود آن جا محوریت رضا و محوریت خواست و مشیت پروردگار است حالا آن می‌خواهد در جامعه یهودیت باشد اشكال ندارد اگر جامعه یهودی بخواهند بر اساس اصول انسانی و مبانی انسانی و فطری امانت، صداقت، نوع‌دوستی، كمك، مساعدت نه تنازع بقاء و زدن‌

 و كوبیدن و حذف كردن و به سمت خود كشیدن، نه، بلكه بر اساس قانون تعاضد بقاء، تعاضد، كمك كردن، كمك رسانیدن، یاری كردن، بر این اساس جامعه یهودی بخواهد اساس و پایه قوانین و تدبیر امور اجتماعی خود را قرار بدهد این جامعه یهودی دنباله‌رو امیرالمؤمنین است، این جامعه یهودیت باشد، امیرالمؤمنین نه به یهودی بودن كار دارد، امام زمان، خب امام زمان، امام حی ما است این جامعه یهودی، این جامعه نصرانی، این جامعه‌ای كه خدا را هم قبول ندارد، قبول ندارد حالا بر اساس، نمی‌گویم بر اساس عناد، نه، نمی‌فهمد، نفهمیده فكرش را به كار نینداخته، عقلش نرسیده، خب احتمال دارد از این مطالب اتفاق می‌افتد ولی این جامعه نصرانی و مسیحی اساس روابط خود را بر اساس تنازع بقاء قرار نداده بلكه بر اساس تعاضد بقاء قرار داده است، كمك به یكدیگر كردن همسایه بیاید ببیند همسایه چه می‌خواهد، برود بگیرد شب سرش را نگذارد زمین بگوید به من چه مربوط است، نه، ببیند اگر نیاز دارد ببیند چی است، نسبت به رفیق نسبت به قوم و خویش، این قاعده صله‌رحم اصلا واقعاً در ما متروك نشده؟ واقعا متروك نشده؟ من امروزه كه بعضی اوقات می‌روم دیدن بعضی از ارحام و اینها واقعا تعجب می‌كنم، واقعا تعجب می‌كنم، حتی ارحام خود بنده، تعجب می‌كنم از این كه آنها از من حالات بعضی‌ها را می‌پرسند كه به مراتب از من به آن‌ها نزدیكتر هستند!! شما دارید حال او را از من می‌پرسید؟ آن وقت ما داریم نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، خودمان را دنبال پیغمبر قرار دادیم دنبال امیرالمؤمنین قرار دادیم كه چی؟ آقا زمانه مشكل است، زمانه مشكل و گرفتاری زیاد است، پس چرا در خانه‌ات می‌آیی؟ چرا از سركار برمی‌گردی در خانه؟ خب گرفتاری زیاد است!! چرا بهانه درمی‌آوریم؟ گرفتاری زیاد است فقط برای خواهرت كه سری به خواهرت بزنی گرفتاری زیاد است؟ برای این كه سری به برادرت بزنی گرفتاری زیاد است؟ برای اینكه سری به پسرعمه و عمو و دایی‌ات بزنی؟ اما برای سرزدن به اهل بیت مكرمه هیچ گرفتاری وجود ندارد؟ البته یك ساعت هم زودتر مغازه‌ای باشد تعطیل می‌كنی، دفتری باشد تعطیل می‌كنی، هزارتا قانون می‌گذاری كه بله امور بر طبق مراد بگذرد، چرا اینجا نمی‌گویی گرفتاری؟ گرفتاری زیاد است سری به مادرت نمی‌زنی؟ سری به پدر پیرت نمی‌زنی؟ آن جا گرفتاری هست؟ اما اگر بچه‌ات یك طوری بشود چه طور آن جا نمی‌گویی گرفتاری داری؟ سر از پا نمی‌شناسی كارت را هم تعطیل می‌كنی اینها چی است؟ این‌ها همه‌اش به خاطر این است كه ما همه چیز را كنار گذاشتیم اصول را كنار گذاشتیم، داریم بهانه می‌آوریم، نه آقا، نه گرفتاری است نه هیچی، نمی‌خواهیم، خیلی رُك و پوست كنده، گرفتاری است به جای این كه برویم خانه برویم آنجا، گرفتاری است دیگر، فقط راه خانه را برای ما باز كردند تمام چراغها و چهارراه‌ها بسته است فقط آن راهی كه به سمت خانه است آن همه چراغ هایش سبز است و دیگر نه ترافیك است و فرض كنید صاف یك دالان باز كرده‌اند كه بروی خدمت اهل‌بیت در همان منزل و بعد هم در بزنی و وارد بشوی و آن هم سفره غذا انداخته باشد همین!! ولی خانه مادرت بخواهی بروی گرفتاری داری، خانه پدرت گرفتاری داری، بخواهی سر به خواهر و قوم و خویش و صله‌رحم بزنی همه گرفتاری داریم، نه آقا، بگو نمی‌خواهیم، چرا گردن ترافیك می‌اندازیم؟ چرا گردن اجتماع‌

 و كار می‌اندازیم؟ خب خلاف است، نمی‌كنیم، عمل نمی‌كنیم، نمی‌خواهیم عمل كنیم، این همان است، هی چكار می‌كنیم؟ هی روی خودمان چادر می‌اندازیم، می‌بینیم یك واقعیت است دستور باشد، دستور اسلام است می‌گوید این كار را بكن، مبانی مبانی انسانی باشد می‌گوید این كار را بكن اصول اجتماعی و روابط اجتماعی باشد همه اینها می‌گویند این كار را بكن، پس نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم مساله انجام بگیرد نمی‌خواهیم خودمان را حرّ قرار بدهیم، هی می‌خواهیم خودمان را عبد قرار بدهیم.

 سیدالشهداء علیه‌السّلام (أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام) یك عبارتی دارد خیلی عجیب خیلی این عبارت عبارت عجیبی است می‌فرماید: وَ لاتَكُن عَبدَ غَیرِكَ وَ قَد جَعَلَكَ اللَه حُرّا[[3]](#footnote-3) هر چه راجع به این یك عبارت ما بگوییم كم گفته‌ایم می‌گفت ای بشر خدا تو را حر قرار داده، آزاد قرار داده، آزاد از چی؟ آزاد از هر قید و بندی كه اساس و شالوده انسانی تو، آن قید و بند را برنمی‌تابد، آزاد از آن قرار داده، در مقابل دیگران كرنش كردن لاتكن عبد غیره چرا؟ عبد؟ چرا كرنش می‌كنی؟ چرا آن مقام انسانی خودت را داری پایین می‌آوری؟ برای چی؟ چرا خودت را داری در مقابل دیگران تعظیم می‌كنی كه چی؟ كه تو را معاونت كند؟ كه تو را مدیرت كند؟ كه تو را فرض كنید فلان مستخدمت كند؟ در آن جا استخدامت كند؟ یعنی برای استخدام كردن باید سرت پایین بیاندازی؟ احمق نمی‌دانی چه چیزی را از دست دادی!! نمی‌دانی چه سرمایه‌ای را از دست دادی و نمی‌دانی چه موقعیتی را از دست دادی و در مقابلش چی گیرت آمد!! مدیر دو سال می‌گذارند و بعد می‌اندازد بیرون.

 آنچه را كه از دست دادی كه اول نمی‌توانستی سرت را پایین بیاوری الان می‌توانی، آن را دیگر نمی‌توانی بدست بیاوری، آن حالت عزت و مناعت، عجیب است اصلا وقتی انسان این كلمات سیدالشهداء را نگاه می‌كند مو بر بدنش سیخ می‌شود انگار اصلا تمام شاكله این مرد را از آزادی ریختند، از حریت ریختند، از آزادی ریختند، از مناعت ریختند، از عزت ریختند، و او همان عزت و مناعت و همان شرف و همان حیات را دارد برای ما ارائه می‌دهد، عجیب است، یعنی این مساله سیدالشهداء خیلی مساله عجیبی است، ما فقط به سیدالشهداء به عنوان یك فرد در واقعه كربلا نگاه می‌كنیم، یعنی تمام معرفت ما و شناخت ما از امام حسین علیه‌السّلام فقط قضیه عاشوراست، یعنی وقتی قضیه عاشورا را بگذارید كنار ما دیگر شناختی از حضرت نداریم، حضرت چطوری زندگی می‌كرد؟ چطوری در مدینه زندگی می‌كرد؟ در زمانی كه با برادرش بود چه بود؟ در زمانی كه حضرت امام مجتبی علیه‌السّلام به شهادت رسیدند و ولایت به او رسید چه بود؟ فقط یك فرد ما می‌شناسیم، یعنی به ما شناسانده‌اند، یك فرد یك دنده كه نه این طرف را نگاه می‌كند نه آن طرف را نگاه می‌كند، فقط برویم بزنیم بكشیم و اگر ما را هم كشتند ما زیر بار نمی‌رویم، ولی این فایده‌ای ندارد، خیلی‌ها این طور بودند خیلی از اعراب جاهلی در یك چنین وضعیتی بودند، ولی با سر به جهنم رفتند، عرض كردم یك وقت خدمت رفقا، اعرابی در جاهلیت بودند از پهلوانان و از افراد خیلی صاحب عشیره كه اینها آنقدر باد در دماغشان بود، آنقدر دارای انانیت و نفسانیت بودند كه وقتی یك شخصی می‌خواست به آنها حمله كند و آنها

 را مورد تعرض قرار بدهد می‌گفتند اگر راست می‌گویی از جلو به من حمله كن از پشت سر می‌خواهی حمله كنی؟ از پشت‌سر می‌خواهی به من تیر بزنی؟ و این می‌ایستاد و سرش را بر نمی‌گرداند و او هم می‌زد این را می‌كشت این چه حریتی است؟ این كله‌شقّی است، به این می‌گویند كله‌شقی، خوب خودت را برگردان و او را بزن، نه من به شأنم نمی‌آید این كسی كه از پشت می‌خواهد این كار را بكند این هم‌تراز من نیست، پس بگذار این كار را بكند آن كسی كه از پشت می‌خواهد بیاید به من تیر بزند، آن آدمی نیست كه بخواهد هم‌رزم با من باشد، هم‌تراز با من باشد، آن دارد ذلیلانه با من مقابله می‌كند، زبونانه دارد با من مقابله می‌كند، پس در شأن من نیست با او مقابله كند و می‌زند و می‌كشدش و جنازه‌اش را روی زمین می‌اندازد حالا این حُسن است؟ چیز خوبی است؟ یا این كه نه وقتی در جنگها در مقابل هم قرار می‌گرفتند اصلا رسم آنها در آن موقع این بود، مثل الان كه نبود كه یك موشكی برود و یك شهر را ببرد هوا، نه آن موقع تیر و شمشیر و كمان و اینها بود و می‌آمدند جلوی همدیگر اگر جنگ هم بود جنگ آزادانه بود، نامردانه نبود كه بمب بیاندازند روی سر زن و بچه و كودك و پیرزن و پیرمرد، یا بزنند از آن طرف طیاره‌ای كه یك مشت افراد بیگناه و مسافرین بی گناه پیرمرد و پیرزن و طفل شیرخوار ... اینها مقابله‌های ذلیلانه است ذبوبانه است، نامردانه است، همین انسان قرن تكنولوژی، درست، ن موقع شمشیر بود و می‌زدند و هم‌رزم می‌آمد رجز می‌خواند این می‌گفت من اینم او می‌گفت من اینم یا علی مشغول می‌شدند می‌زدند و یكی هم كشته می‌شد. در آن موقع وقتی یك نفر وارد جنگ می‌شد اگر یك كسی هم‌ترازش نبود اصلا قبول نمی‌كرد با او بجنگد می‌گفت من اصلا نمی‌جنگم می‌خواهی من را بزنی و بكشی، بزن بكش من اصلا با تو جنگ نمی‌كنم حالا این صحیح است؟ این چی است؟ این همان خواست نفس است ببینید همان است.

 آن محوری را كه گفتم كه بر اساس آن محور، التذاذات نفسانی شكل می‌گیرد او در همین قضیه هم هست، سختی را می‌پذیرد زخم شمشیر را می‌پذیرد، كشته شدن و از بین رفتن و اضمحلال را می‌پذیرد ولی با لذت، لذت دارد من از حرفم پایین نیامدم من آن موقعیت اجتماعی خودم را لگدمال نكردم این آمده از آن عقب تیرزده بگذار بزند من نمی‌آیم خودم را پایین بیاورم این می‌شود چی؟ این می‌شود عین ذلت، عین بدبختی، عین متابعت از هواء، پس ببینیم ما در صورت سختی هم باز لذت داریم، فقط غذاخوردن و سایر مسائل نیست، حتی ما برخودمان فشارهایی را وارد می‌كنیم این فشارها بر اساس التذاذ نفس است، لذت می‌بریم، لذت نبریم این كار را انجام نمی‌دهیم این كار را ما در پیش نمی‌گیریم.

 پس بنابراین این موقعیتِ حضرت سیدالشهداء علیه‌السّلام و این وضعیت حضرت كِی برای ما آن جایگاه خودش را پیدا می‌كند؟ وقتی كه ما حال امام حسین علیه‌السّلام را در زمان ولایت و امامت امام مجتبی علیه‌السّلام ببینیم. هیچ حرف نمی‌زند هیچ كاری انجام نمی‌دهد، امام اوست به من ارتباطی ندارد، امام اوست هر كاری كه می‌خواهد خودش باید بكند، امام اوست هر تصمیمی كه می‌خواهد بگیرد به خود او ارتباط دارد به من ارتباط ندارد. حالا امام مجتبی علیه‌السّلام شهید می‌شود امامت به حضرت می‌رسد این كه امامت به‌

 حضرت می‌رسد حضرت نمی‌گویند حالا كه امامت به من رسیده همه چیز عوض شد، نه همان خط مشی دارد ادامه پیدا می‌كند لاتكن عبد غیرك و قد جعلك اللَه حرا همان جا سید الشهداء نهیب به خودش می‌زند حالا كه به امامت رسیدی و بنا بر صلح و استمرار بر صلح با معاویه بوده نیا این جا بگو پس من بهم می‌زنم، من كه او را قبول ندارم، من همان كسی هستم كه به برادرم اعتراض كردم، حالا موقعیت به دست من رسیده من همه را می‌گذارم كنار آن كه قرار است ده سال دیگر كشته بشوم الان می‌شوم، كشته شدن كشته شدن است چه فرق می‌كند؟ آن كربلایی كه قرار است ده سال دیگر اتفاق بیفتد در زمان رفتن معاویه و آمدن یزید، خیلی خب این را همین الان انجام می‌دهیم، من یك روز تحمل نمی‌كنم حكومت معاویه را، حضرت می‌گوید نه برادرم شرط بسته، معاهده كرده گرچه او تخلف كرده، آن طرف مقابل، چون برادرم این كار را كرده به احترام آن امضاء ولایت، به احترام امضائی كه پای صلح‌نامه را یك امام كرده، این امضای امام تا وقتی معاویه هست محترم است، این را می‌گویند چی؟ لا تكن عبد غیرك این جاست این هزاربار از قضیه عاشورا مهم‌تر است هزاربار از قضیه كربلا مهم‌تر است این ده‌سال با معاویه بودن را ما نمی‌بینیم فقط همان عاشورا را می‌بینیم هان توپ و نمی‌دانم توپ و تفنگ و تیر و كمان و نیزه و شمشیر و مقابله با یزید و زیربار ظلم نرفتن و زیر بار ذلت نرفتن، نه، این ده سال را امام علیه‌السّلام صبر می‌كند حكومت معاویه را بر طبق ظاهری كه زیر این ظاهر را امام ا مضاء كرده حكومت معاویه را دست نمی‌زند كاری با حكومت معاویه ندارد البته كار خودش را می‌كند، تسلیم نمی‌شود، آنها هم می‌دانند، آنها هم می‌دانند این آدم تسلیم بشو نیست الان به خاطر احترام، مقابله جدی، مقابله علنی، قیام، كودتا بر علیه دستگاه و بر علیه حكومت شام امام علیه‌السّلام ندارد. خب این وضعیت حضرت همان وضعیت لاتكن عبد غیرك است خودت را عبد دیگران قرار نده حرفهایی كه دیگران می‌آیند به تو می‌زنند درتو اثر نكند. یابن رسول اللَه الان برادرت رفت بلند شو، نه، خودت فكر كن خودت كه الان به امامت رسیدی ببین باید چه تصمیم بگیری این كه دیگران می‌آیند و هركی بر اساس سلیقه خودش می‌زند در تو و در مقام عبودیت تو تأثیر نگذارد، تو عبد خدا باش و قد جعلك اللَه حرا خدا تو را حر آفرید.

 ای پسری كه در یك خانواده هستی كه همه یك طرف هستند، خدا تو را حر آفرید به خانواده چكار داری؟ ای پدری كه در یك مجموعه‌ای هستی كه همه آن‌ها به راه دیگر می‌روند خدا تو را حر آفرید به آنها چكار داری؟ ای مادری كه همه فرزندانت دارند به راه خلاف می‌روند تو چرا به راه خلاف می‌روی؟ تو چرا تابع آنها می‌شوی؟ و قد جعلك اللَه حرا خدا تو را حر آفرید تو خودت برای خودت كسی هستی، آنها هم خودشان می‌دانند، ای زنی كه شوهر تو دارد به راه خلاف می‌رود و برای خودش راه های خلافی انتخاب كرده به او چه كار داری؟ طبق دستور عمل كن در خانه زندگی كن تا آن جایی كه مخالفت با امر پروردگار نباشد اطاعت بكن و آن جایی كه مخالفت با امر پروردگار است نباید اطاعت كنی، تمام شد.

 گاهی اوقات با ما تماس می‌گیرند كه آقا فلان قضیه .... می‌گویم نمی‌شود می‌گویند اگر نباشد زندگیمان به هم می‌خورد، می‌گویم خب بخورد، مگر قرار بر این است ... حالا توقع دارند كه بنده بگویم كه به خاطر زندگی شما عمل حرام را انجام بده، بیا با مردها بگو و بخند صحبت كن بیا جلویشان بنشین دست بده ... نخیر بنده یك همچنین حرفی نمی‌زنم، زندگی بهم می‌خورد بخورد، طلاق می‌شود بشود بشود، زن نمی‌تواند كار

 حرام انجام بدهد، زن نمی‌تواند با مرد نامحرم بنشیند و بخندد و هزارتا فساد بار بیاید، مرد می‌گوید باید بكنی غلط می‌كند، غلط می‌كند مرد یك چنین حرفی بزند، می‌گوید طلاقت می‌دهم خب بده، زن نمی‌تواند به آن مطالبی كه مرد او را چه‌بسا گاهی از اوقات مطالبی حتی بدتر از این شنیدم مجبور می‌كند تن دربدهد، به خاطر چی؟ زندگی به هم می‌خورد خب بخورد مگر ما برای زندگی به این دنیا آمده‌ایم؟ ما این زندگی (دنیا) را پلی برای عبور و رسیدن به آن زندگی (آخرت) قرار داده‌ایم اگر این زندگی بخواهد مانع بشود زندگی را بگذار كنار، بگذار كنار.

 از آن طرف بعضی‌ها آمدند كه آقا فرض كنید شوهر ما فلان كار را انجام می‌دهد، فلان كار خلاف را، خب به شما چه ربطی دارد؟ شما زندگی خودت را بكن به شما كاری نداشته باشد، ایراد ندارد، از نظر شما چه؟ از نظر بنده شما زندگی‌ات را بكن، خدا اجر بیشتری به تو می‌دهد، اینجا با آنجا تفاوت می‌كند و فرق می‌كند.

 مرد هم همین طور، مرد می‌آید می‌گوید من این كار خلافی را كه كردم به خاطر زنم بود، این مجلس خلافی كه رفتم به خاطر زنم بود، اگر نباشم قهر می‌كند می‌رود! خب صدسال برود دیگر برنگردد! نمی‌خواهد برگردد یعنی چی؟! مگر تو باید دینت را به خاطر این كه می‌رود و برنمی‌گردد از دست بدهی؟! مگر باید خدا را زیر پا بگذاری؟! مگر باید رضای خدا را زیرپا بگذاری؟! به جهنم بگو برو اصلًا نمی‌خواهم بیایی.

 هردوی این جریان در كنار هم باید بر اساس رضای الهی انجام بشود شد شد، نشد نشد. تا آن جایی كه رضای الهی هست.

 مرد به زن می‌گوید نمی‌خواهم تو به روضه بروی، زن نباید برود، اگر بگوید نه بنده می‌خواهم بروم، فشار بیاورد غذا را نمی‌دانم ترشش كند، نمك بریزد، بسوزاند، نمی‌دانم بابای آن مرد بیچاره را دربیاورد كه ذله‌اش كند بگوید برود این امام حسین برای او امام حسین نیست، این امام حسین برای او یزید است كه دارد او را به جهنم می‌برد و اغواء می‌كند. مرد به زن می‌گوید روضه نرو بگوید چشم نمی‌روم. تو روضه را می‌روی برای امام حسین یا برای خواستِ نفسِت؟ ببینید دوباره محوریت چی شد؟ همان خواست نفس است! همان التذاذ است! امام حسین می‌گوید بنشین در خانه‌ات، در حسینیه من هم نمی‌خواهد بیایی، در روضه من هم نمی‌خواهد، همین كه تو می‌خواستی بیایی و شوهرت ولو به ناحقّ، چون در بعضی موارد شوهر به حق می‌گوید نباید بروی، زندگی دارد از بین می‌رود، یك مرتبه چادر سرش می‌كند یا علی! كجا؟ روضه! خب چه خبر است؟ خانه میخ دارد؟ هان چی دارد؟ یعنی چی همه‌اش روضه روضه روضه روضه! جلسه جلسه جلسه! كلاس كلاس كلاس! زهرمار و كلاس!! بگیرید در خانه بنشینید تا ببینید از رفتن چیز بیشتر گیرتان می‌آید یا از ماندن؟ كدام رسم بزرگان است؟ با توهمات و تخیلات خودمان داریم دین درست می‌كنیم و به خورد مردم می‌دهیم و مردم را به سمت دیگر می‌بریم.

 رسم و روش بزرگان این است كه زن از منزل نباید خارج بشود این قانون است، درست، بله گفته‌اند

 هفته‌ای یكی دو مرتبه اشكال ندارد، مگر برای موارد ضرورت، پزشكی، دارو و درمان و صله‌رحم، این مطالب جداست، حالا چی حوصله‌مان سر رفته می‌خواهیم برویم خب برو! چرا به حساب امام حسین می‌گذاری؟ چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ بگو حوصله‌ام سر رفته، بگو حوصله ندارم در خانه بمانم، اگر همان موقع كه حوصله‌ات سر رفته خواهرت می‌آمد تا دو ساعت وز وز وز می‌كردی باز هم آن جا بلند می‌شدی می‌رفتی؟ هزارتا غیبت و تهمت را به همدیگر می‌زدید باز هم آنجا می‌رفتی؟ هان؟ یا نه؟ چه كسی را داریم گول می‌زنیم؟ چه كسی را داریم فریب می‌دهیم؟ پدر ما گول نمی‌خورد آن حرفی كه زد حق است، آن مكتبی كه آورد حق است، هركه می‌خواهد عمل بكند هركه می‌خواهد نكند.

 تمام مطالبی كه مربوط به ریاضت می‌شود همه بر آن اساس است آنچه را كه خودمان می‌خواهیم انجام بدهیم، آن وقت می‌چرخانیمش هی بهانه درست می‌كنیم، یا آنچه را كه به ما تكلیف كردند كدام را؟ كدام را می‌خواهیم انجام بدهیم/ كدام را می‌خواهیم جامه عمل به آن بپوشانیم؟

 امام حسین علیه‌السّلامی كه در روز عاشورا قیام كرد ده سال با حكومت معاویه كنار آمد! این‌ها را ما نمی‌بینیم این‌ها را بهش توجه نمی‌كنیم، فقط روز عاشورا، حسین است، ما حسین هستیم ما دنبال حسین هستیم، حالا نمی‌گویند ما به امام حسن كاری نداریم! در دلشان یعنی همین دیگر، ولی آن را نمی‌گویند، ما دنبال حسین هستیم حسین كی است؟ حسین همانی است كه دنبال امام حسن بود، امام حسین علیه‌السّلام اتفاقا اكثر عمر خود را در تحت متابعت از برادرش امام حسن قرار داد، چرا این‌ها را ما نمی‌بینیم؟ در تحت امامت امام حسن علیه‌السّلام قرارداد، ده سال حكومتِ در زمان معاویه را به ادب و احترام امضای برادرش امام حسن علیه‌السّلام آن ده سال را گذراند وقیام نكرد و اقدام نكرد بله وقتی كه تمام شد معاویه به درك واصل شد و یزید آمد حضرت فرمود: نه، دیگر ما معاهده و صلح را تا زمان زندگی ننگین این مرد [معاویه‌] داشتیم حالا كه از بین رفته هیچ تعهدی نداریم اگر برادر من هم بود او هم همین كار را می‌كرد یعنی امام حسین جایش عوض بشود با امام حسن یك دفعه این شخصیت به آن شخصیت تبدیل بشود، همان جریان كربلا زیر سر امام حسن علیه‌السّلام اتفاق می‌افتاد، شما خیال می‌كنید امام حسن از جنگ و این‌ها می‌ترسید آن قدر كه ما در تواریخ داریم از رشادت امام حسن علیه‌السّلام اگر بیشتر از امام حسین نبود كمتر نبود، در جنگ جمل، در جنگ صفین، در جنگ نهروان، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی امام حسن علیه‌السّلام (قلب دشمن) می‌زد می‌گفتند بروید او را بگیرید این اصلا نمی‌داند چطوری دارد می‌رود و می‌زند و اگر این لطمه بهش وارد بشود نسل پسر رسول خدا قطع می‌شود آن قدر كه ما از رشادت‌های امام حسن علیه‌السّلام در دوران امیرالمؤمنین داریم كمتر راجع به امام حسین داریم او هم بوده، منتهی امام حسن علیه‌السّلام بیشتر بود و بالاتر بوده آن وقت او از ایجاد واقعه كربلا می‌ترسد؟ همان طوری كه بعضیها دارند می‌گویند، از بوجود آوردن این جریان می‌ترسد؟ ناراحت است؟ نگران است؟ وضعش فرق می‌كند؟ یا نه ما امامت را بر اساس تخیلات و توهمات خودمان پی‌ریزی كرده‌ایم یك امامی درست كردیم كه نه اصلا علمش ... الان كه آمده‌اند و گفته‌اند علم امام حجیت ندارد و سخنان امام هم حجت نیست و روز به روز مسائل الحمدلله بهتر می‌شود!

 علم امام هم مثل خودمان است، حتی بعضی‌ها بهتر هم می‌دانند! تقوای امام هم خیلی خوب است ولی‌

 شاید بعضی‌ها، بالاتری، چیزی ...، اطلاع بر مسائل هم كه امام مثل ما می‌ماند، خدا بخواهد

 فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دگران هم بكنند آنچه مسیحا می‌كرد امام هنر نكرده! گاهی اوقات خدا بهش القا می‌كند همان طوری كه به ما القا می‌كند در خواب و غیر خواب و امثال ذلك مطلبی به ذهن می‌آورد به فكر می‌آورد آن هم همین طور برای امام هم همین طور و سایر مسائل، بله امام یك فرد خوبی بوده از صلحاء بوده ... خیلی ممنون، حالا بگوید فلان هم بوده یا مثلا نعوذباللَه ... گرچه امروزه هم می‌گویند كه پیغمبر گناه هم می‌كرده و توبه كرده گفتند و شنیدید دیگه و راست راست هم در مملكت راه می‌روند و گناه می‌كرد و بعدش توبه می‌كرد!!! خب پس با جنابعالی چه فرقی داشت جناب آقای سخن‌گو آقایی كه فرض كنید این مزخرفات را این تهمت‌ها از لبان نامیمون و سخیف و متعفّن شما این مطالب به خورد جامعه دارد داده می‌شود، چه فرقی می‌كرد؟ با تو چه فرقی می‌كرد؟ درست، واقعا عجیب است، واقعا عجیب است الان داریم می‌فهمیم ارزش كلام مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌تعالی علیه را كه به مرحوم آقا می‌فرمودند: كسی كه به راه عرفان نرود و حقایق توحیدی برای او منكشف نشود به مقام ولایت و امامت شناخت پیدا نخواهد كرد.

 الان در یك چنین زمینه‌ای و در یك چنین ظرفی برای انسان این قضیه روشن می‌شود حالا انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد این تألیف جدید اگر منتشر بشود رفقا خواهند دید كه بین مساله امامت و ولایت و اختلاف با بقیه بر سر چه مساله‌ای هست و چه نكته‌ای هست كه نسبت به او غفلت شده یا تعمداً تغافل در آن جا حاصل شده این مساله مساله چیست؟.

 این سیدالشهداء علیه‌السّلام یك چنین وضعیتی داشت لا تكن عبد غیرك و قد جعلك اللَه حراً عبد غیر نباش، یك وقت دیگر خواندم یك روایت دیگر از حضرت اگر نظر رفقا باشد كه ظاهرا البته از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این قضیه نقل شده از سیدالشهداء علیه‌السّلام هم نقل شده به حضرت علی‌بن‌الحسین علیه‌السّلام كه حضرت می‌فرماید: و اكرِم نَفسَك عَن كُلِّ دَنِیهٍ وَ ان سَاقَتكَ إِلَی الرَّغائِب فَإنَّكَ لَن تَعتَاضَ بِمَا تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً[[4]](#footnote-4) خیلی عجیب است اینها را ما باید بنویسیم و در تابلوی منزل خودمان قرار بدهیم و ببینیم، هرروز ببینیم و اكرِم نَفسَك عَن دَنِیهٍ وَ ان سَاقَتكَ إِلَی الرَّغائب فَإنَّكَ لَن تَعتَاضَ بِمَا تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً نفس خودت را گرامی بدار عزیز بدار بلندمرتبه و بالاتر خود را فرض كن از هر كار پست و از هر درخواست پست و از هر تقاضای پستی، پست‌تر از خودت و ان ساقتك الی الرغائب اگرچه تو را به خیلی از تحفه‌ها و گنج‌ها و آن مسائل رغائب به معنای چیزهای طرفه و ثمین و قیمتی را گویند اگرچه تو را به آن جاهای خیلی مطالب برساند تو را فرض كنیم سلطان یك مملكت كند خیلی بالاست اگر سلطان یك مملكت بشود تو را به فلان ریاست برساند فلان مال را در اختیار تو قرار بدهد فلان موقعیت زن و شوهر و زندگی را در اختیار

 تو قرار بدهد، از هرچه كه از آن مقام انسانیت تو پایین‌تر است، حالا خودت ببین چی پایین‌تر است چی بالاتر است؟ سلطان مملكت بالاتر است یا آن مقام عزت نفسی كه خدا به تو داده، كدام بالاتر است؟ رسیدن به فلان پست و مقام بالاتر است یا آن مقام شرافتی كه در آن مقام شرافت مقام خلیفه‌اللَهی نهفته است و جانشین خدا در روی زمین هستی؟ كدام مهم‌تر است؟ خیلی عجیب است، خیلی ما ارزش‌ها را فراموش كردیم، موقعیت خودمان را فراموش كردیم آن جوهری كه در وجود ماست، آنها را فراموش كردیم خدا هم ما را به این دنیات مبتلا كرده، چیزهای دنی، پول، مال، ریاست، این طرف آن طرف بزن توی سر این، آبروی این را ببر اینها همه مال چی است؟ به خاطر این كه آن مقام عزت نفس خود را فراموش كردیم فانك نتیجه مساله چی می‌شود؟ لَن تَعتَاضَ بِمَا تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً آنچه را كه از دست دادی هیچ‌گاه در مقابلش بدست نخواهی آورد، آدم وقتی الان صدتومان می‌دهد شكر بگیرد در مقابل آن صدتومان به او این قدر شكر می‌دهند خب این در مقابل آن است دیگر، حالا اگر صدتومان بدهد به مقداری كه این قدر شكر بدهد این قدر بهش بدهند خب این دیگر برابری نمی‌كند آن مقام انسانیتی كه انسان زیرپا گذاشته و برای رسیدن به این چیزهای دنی آن عزت نفس خود را و آزادی خود و جانشینی خدا را فراموش كرده جانشین خدا، تو می‌دانی به یك جایی برسی كه با یك سر انگشت هزارسلطان در این دنیا خلق كنی، آن وقت برای رسیدن به یك میز و صندلی چوبی كه معلوم نیست این صندلی چقدر قیمتش است؟ پنج تومان، ده تومان، بیایی سرت را خم كنی به دروغ، به تملق، از حقایق دست برداری چشمت را بپوشانی خیلی بدبخت باشد، آدمی كه این طور زندگی می‌كند خیلی باید بیچاره باشد، از حیوان این آدم پایین‌تر است، از حیوان پست‌تر كه چیزی را كه خدا به او داده و در مقام عزت و انسانیت باید آن را خرج خودش كند، گفته برای من فقط تو می‌توانی سر به سجده بگذاری تمام، اگر می‌خواهی عبد باشی عبد من باش عبد من، حر در مقابل دیگران، كرنش در مقابل من سرافرازی در مقابل دیگران.

 عرض كردم خدمتتان در زمان مرحوم آقا یكی از كتابهایشان به اشكال برخورد كرده بود از نظر اجازه، آمدند به ما گفتند كه ما به یكی از افراد و بزرگان و اعاظم مراجعه كنیم و یك نامه‌ای، توصیه‌ای، آخر شما كه دیگر از این كتابها پول در جیبتان نمی‌رود، تمام كتابهایی كه مرحوم پدر ما نوشتند یك یك‌قرانی در جیبشان نرفت، ما این را بگیریم بگذاریم در طاقچه یك دانه یك‌قرانی، حتی می‌گفتند ما بعضی از جلدها را از جیب خودمان پول می‌دهیم به خاطر بعضی مسائل، مشخص است اگر یك كسی در این دنیا پیدا شده باشد كه تألیفاتش برای خدا باشد پدر ما بوده، نمی‌گویم دیگری نبوده نفی دیگری نمی‌كنیم، این كه خودمان دیدیم، رفقای ایشان هم دیدند، همه هم دیدند، كه دیگر از ایشان خالص‌تر، مخلص‌تر، بدون چشم‌داشت‌تر، كسی نبوده، درست شد، خیلی خب حالا چه اشكالی دارد یك توصیه‌ای از جایی برای این چیزهایی كه برای رضای خدا دارد انجام می‌شود نه برای پول.

 حالا این قضیه یادم آمد در خدمت مرحوم پدرمان بودیم یكی از آقایان آمده بود دیدن ایشان، در یكی از شهرستان‌ها بود و اهل تألیف هم بود حالا آن شخص به رحمت خدا رفته او كه مقابل او بود الان حیات دارد و الان زنده است و داشت به مرحوم پدر ما اعتراض می‌كرد البته هم دوره‌ای ایشان بوده و مثل این كه بعضی از

 مباحث را با هم بحث كرده بودند در همان زمانی كه طلبه بودند، بعضی از كتابها را با ایشان بحث كرده بودند، مرد فاضلی هم بودند و زحمتكش و فاضل گفت من رفتم برای فلان جلد كتاب تقاضای كاغذ و اینها كردم آن وقت فلان كس آمده پیش من كه آقا این تقاضا كه دادی بده من كتاب خودم را چاپ كنم گفتم آقاجان این را برای ما دادند، به این عنوان، نه، شما رضایت بده! هرچه ما به این می‌گفتیم، نه، می‌گفت شما بیا این كار را بكن خلاصه می‌گفت ما با دعوا و فلان و ایشان هم ناراحت شد و رفت و بعد هم ایشان شروع كرد پشت سر ما بد گفتن!! گفتیم عجب بدهكار هم شدیم ما برای این كتاب تقاضای كاغذ كردیم و چه كار كردیم و حالا این آقا آمده می‌گوید امتیازش را به ما بده و چه كن، خب این یك جور كه برای خدا كار كردن است، این یك قسم، یك قسم هم فرض كنید كار و تألیفی كه یك چنین بزرگی دارد انجام می‌دهد.

 من گفتم ایشان نمی‌پذیرند و قبول نمی‌كنند گفتند حالا شما به ایشان بگویید ما آمدیم و ایشان داشتند استراحت می‌كردند بعدازظهر بود خوابیده بودند می‌خواستند استراحت كنند، من گفتم آقا راجع به این چیز می‌گویند یك توصیه‌ای اصلا همین حرف نزده، گفتند: نخیر، اصلًا نگذاشتند حرفمان را تمام كنیم، نخیر، اجازه دادند دادند، ندادند ندادند، بلند شدیم آمدیم گفتیم به شما گفتم، بابایمان را می‌شناسیم، چرا شما اصرار می‌كنید این (لا تكن عبد غیرك) (و اكرم نفسك) این قدر مقام عزت و مقام مناعت طبع حتی كاری را كه برای خدا دارد انجام می‌دهد نمی‌خواهد به اندازه سر سوزنی منت لطفِ از غیرخدا را بر دوش بكشد مشیت خدا تعلق گرفته، این چاپ خواهد شد هیچ كس هم نمی‌تواند جلویش را بگیرد مشیت خدا تعلق نگرفته باشد این چاپ نخواهد شد فقط همین وظیفه ما ایشان فرمودند به بنده وظیفه بنده این است كه بنویسم تمام، دیگر به چاپش، به نشرش، به جلدش، به هیچی دیگر كار نداریم، فروش رفت فروش نرفت، نمی‌دانم فرض كنیم كه مورد تشویق قرار گرفت، مورد انتقاد قرار گرفت هیچ به ما ارتباطی ندارد (و اكرم نفسك عن كل دنیه و ان ساقتك الی الرغائب فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا) این را حتما رفقا بنویسند و در منزلشان داشته باشند ببینید این نكاتی كه حركت و راه انسان را تشخیص می‌دهد شما كه این عبارت سیدالشهداء را به بگذاری در طاقچه‌ات صبح كه می‌خواهی از خانه بیایی بیرون یك نگاه بیاندازی این عبارت روی فكر شما اثر می‌گذارد، روی راه و مرام شما در آن روز تأثیر می‌گذارد می‌خواهی به دكان مراجعه كنی این عبارت سیدالشهداء هست، می‌خواهی به دفتر مراجعه كنی این عبارت هست، می‌خواهی به فلان سازمان مراجعه كنی این عبارت هست، با مردم ارتباط داشته باشی این عبارت هست، این عبارت دیگر شما را رها نخواهد كرد، و ما باید این مطالب را در جلوی چشممان قرا بدهیم ندهیم گول می‌خوریم غفلت می‌كنیم نفس می‌آید و برای انسان غفلت می‌آورد و انسان را از آن راه درخواهد برد.

 خب ما در نظر داشتیم كه راجع به این مساله شروع در زندگی، علت ازدواج، نگرش اسلام به ازدواج و نگرش سایر جوامع به ازدواج، راجع به این قضیه كه اسلام به ازدواج با چه نگرشی نگاه می‌كند و سایر جوامع به ازدواج به چه نگاهی و به چه نگرشی نگاه می‌كند كه این هدف و محور برای صحبت ما بود كه به این نكته‌

 ما نرسیدیم.

 البته از نظر آماده شدن برای این مطلب كه این مساله مساله اساسی نسبت به همه موارد ریاضت هست خب تذكر این قضیه این شاید خیلی بی‌مناسبت هم نمی‌نمود.

 امیدواریم كه خداوند توفیق و لطف خودش را شامل همه ما بفرماید و نسبت به ادراك صحیح، اول ادراك صحیح مطلب، دوم حریت و آزادگی در پذیرش این مساله است كه اول مطلب را مرحوم آقا می‌فرمودند قبل از این كه بخواهید به این مطالب بپردازید اول درست بفهمید نمی‌گویند آقا بلندشو بیا بعدا می‌فهمی نه اینها مال مسائل دیگر و درویش‌ها و سایر ملل و نحل و موقعیت‌های دیگری است كه بیا فعلا (بعدا) می‌فهمی بیا حالا بعد می‌فهمی بیا الان زود است نه، مرام و مكتب اولیاءخدا اول فهم است، درست فهمیدن است و بعد پرده را كنار زدن، حالا كه فهمیدی دیگر هی نیا پوششی روی سر بیانداز، هی چشمت را ببند هی عینك را عوض بكن، نه، فهمیدی حركت كن دیگر نایست فهمیدی دیگر برو.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند من وقتی در قم وارد شدم با افراد متعددی برخورد می‌كردم با افراد زیادی همه آن‌ها معمم بودند همه آنها علما بودند خب طبیعی است مثل سایر افراد خب بعضی از این چهره‌ها چهره‌های غلطاندازی بودند و مرا در شك می‌بردند خب اگر این راه است این مسیر است این اسلام است این تبلیغ است ظاهر با باطن جور نمی‌آید از یك طرف فرد دیگری را می‌دیدیم او اصلادر وضعیت دیگری بود خب اگر این است پس این چه می‌كند ایشان می‌گفتند من مدتی در این قضیه و در این مساله من با خودم كلنجار می‌رفتم تا این كه یك روز به دعوت و خواست یكی از دوستان ایشان كه الان هم حیات دارد و از علما و فضلاست و در بالای شهر مسجد دارد و مرحوم آقا هم اسمشان را آوردند رفتیم به مجلس موعظه مرحوم آقای شیخ عباس تهرانی، این قضیه را خود آن شخص هم بعد از رحلت مرحوم آقا برای من تعریف كرد، مرحوم آقای شیخ عباس تهرانی در آن مجلس مطالبی را فرمودند كه وقتی من از آن مجلس بیرون آمدم زندگی‌ام دیگر تعیین شد، دیگر شبهات رفت كنار، یعنی راه را و مسیر را بدون نظر كردن به این، و بدون توجه به مظاهری كه عرض كردم، خب خیلی ظهورات است كه غلطانداز است طرف لباسش این است غذایش این است خانه‌اش این است وضعیتش این است به این‌ها باید نگاه كنیم یا به مسائل دیگر باید نگاه كنیم؟

 ایشان می‌گفتند كه این مرحوم آقای شیخ عباس تهرانی رحمةاللَه علیه كه بسیار مرد بزرگی بود و از اوتاد و صلحا بود، جوری در آن یك ساعت از نظر مسائل اخلاقی و تعیین ملاكات و مبانی و آن معانی كه باید در زندگی به عنوان معانی و قضایای كاربردی به آن توجه كنند نسبت به آنها ایشان مطالبی گفتند كه وقتی من آمدم دیگر مسیرم تعیین شد كه شد، یعنی دیگر گفتم این حق است و دیگر گرفتم و پی گرفتم و دیگر نیانداختم من این را می‌گویم هی چادر روی خودم بیاندازم هی چشم خودم را ببندم، نه در پیش گرفتم هر كه با این خواند آن را من نزدیك دیدم، هر كه با این مسیر نخواند بهش توجه نكردم، برو پی كارت، هر كه خودش را با این مسیر وفق دارد دیدم این اهل مراوده و معاشرت و رفاقت است می‌ارزد و هر كه دیدم كه دنبال چیزهای دیگر رفته نمی‌ارزد و كار به جایی رسید كه من از بعضی از افراد به ظاهر موجه شنیدم در نجف كه ایشان گفته بود اگر شده است حتی بر خلاف رضای خدا كه شده است انسان می‌تواند به مصالحی كه‌

 تشخیص می‌دهد بپردازد! آن مرد چه می‌گفت و این چه می‌گوید؟ ببینید چقدر فاصله است. این كه این بیچاره‌ای كه دارد این حرف را می‌زند از اول كه این طور نگفته، نه آقاجان، هی بر خودش چادر انداخته هی یك چادر انداخته، روز دوم یك چادر انداخت، فلان خلاف را دید از آن جا و بیتی كه هست هیچی نگفت، خودشان می‌دانند!، چی را خودشان می‌دانند خودش می‌داند چی است؟ این حرفها چی است خودش می‌داند! برو پی كارت خودش می‌داند و تو هم این جایی؟ خودش می‌داند و تو هم در این لجن‌زاری؟ خودش می‌داند و تو هم این جا چشمت را بستی؟ خدا می‌گوید ما هم می‌دانیم، تو یك دانه پوشش انداختی رویت، ما اصلا یك لحاف می‌اندازیم رویت، دوباره یك چادر شب انداختی ما یك دانه پتو می‌اندازیم، مال ما بهتر است جنسش بهتر است تقلب هم نمی‌كنیم، كلفت، این قدر یك لحاف می‌اندازیم، اگر خورشید بالای كله‌ات طلوع كند دیگر از زیر آن لحاف نمی‌بینی بلدیم، آن وقت كار به این جا می‌رسد كه می‌گوید اگر مصلحت را تشخیص می‌دهی ولو برخلاف رضای خدا انجام بده! آقا این حرفها را زده اند! ما تعجب می‌كنیم ولی نباید بگذاریم به آن جا برسد ولی ما هم همین هستیم الان هم هستند، بعضی‌ها، پیغمبر بیاید بگوید این كار، می‌گوید قبولت ندارم، هستند چرا ما تعجب می‌كنیم؟ می‌گوییم: بیا آقا باهات حرف بزنیم، می‌گوید: نمی‌خواهم، آقا مساله این است، می‌گوید: اصلا ما به شما چه كار داریم مگر نمی‌گویند این‌ها چه كسانی هستند؟ این‌ها همان‌هایی هستند كه یك لحاف انداخته‌اند روی خودشان دیگر قضیه از پارچه گذشته.

 پس باید از خدا بخواهیم اول ادراك صحیح مطلب كه از همه چیز مهم‌تر است دوم توفیق حریت و آزادی و آزادمنشی در قبال فهم و ادراكی كه نسبت به این مساله برای ما حاصل شده است این را باید از خدا بخواهیم.

 انشاءاللَه امیدواریم سایه ولایت بر سر همه ما مستدام باشد و خداوند توفیق زیارت صاحب ولایت در دنیا و شفاعت در آخرت را از ما دریغ نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم‌

1. سوره ١١ هود قسمتى از آيه ٦٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالانوار جلد ١٠٠ صفحه ٢٢٠ [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج‏البلاغه (الترفق فى الطلب) صفحه ٤٠١ يا بحارالانوار جلد ١٠٠ باب ٢ بند ٨٨ [↑](#footnote-ref-3)
4. بحارالانوار جلد ١٠٠ باب ٨٨ صفحه ٣٩ [↑](#footnote-ref-4)